

صف آرایی عربستان سعودی با اسرائیل از نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل

امیرمحمد حاجی یوسفی^۱، امیرحسین نعمتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۰۴

چکیده

با تکیه‌ی ملک سلمان بر قدرت در سال ۲۰۱۵ و اعطای ولیعهدی با اختیارات و مسئولیت‌های گسترده به فرزندش محمد بن سلمان - که به روی کار آمدن نسل جدیدی از رهبران در این کشور انجامید - سیاست‌های این کشور در غرب آسیا در ارتباط با اسرائیل از پوسته‌ی محافظه‌کارانه خود خارج و در قالب یک صف‌آرایی در حال ظهور است. مقاله حاضر با بررسی این صف‌آرایی از منظر نظریات موازنه قدرت والتز، موازنه تهدید استفن والت و موازنه منافع رندال شولر، این سؤال را مطرح می‌کند که کدام نظریه یا ترکیبی از نظریه‌ها بهتر می‌تواند ریشه‌های این صف‌آرایی را تبیین کند. در پاسخ به این سؤال، نویسندگان بر این باورند که رفتارسازی در سیاست خارجی عربستان سعودی، هم با تأثیرپذیری از عوامل ساختاری و هم به سبب ویژگی‌ها و عوامل داخلی مؤثر بر متغیر میانجی دولت، به سمت صف‌آرایی جدید با اسرائیل و ایجاد موازنه در غرب آسیا برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران پیش می‌رود. نظریه توازن تهدید استفان والت در تبیین عوامل ساختاری از کارایی بهتری برخوردار است؛ اما نظریه رندال شولر به سبب تأکید هم‌زمان بر عوامل داخلی و ساختاری قدرت در قالب توازن منافع، از قدرت تبیین‌کنندگی بالاتری برخوردار است.

واژگان کلیدی: عربستان سعودی؛ اسرائیل؛ صف‌آرایی؛ رئالیسم نئوکلاسیک؛ موازنه منافع

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

am-yousefi@sbu.ac.ir

^۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی - روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۱- مقدمه

در این مقاله به دنبال آن هستیم که دریابیم کدام نظریه روابط بین‌الملل از توانایی بهتر و مناسب‌تری برای توضیح روابط شکل‌گرفته میان عربستان سعودی و اسرائیل در یک دهه اخیر - به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن رهبران جدید در ریاض از سال ۲۰۱۵ - برخوردار است. روابط ویژه و پنهانی شکل‌گرفته میان ریاض و تل‌آویو در سال‌های پایانی دهه دوم قرن بیست‌ویکم جنبه‌های آشکارتری به خود گرفته است؛ این روابط را در چه قالب تئوریکی می‌توان ارائه کرد؟ وقتی از «صف‌آرایی»^۱ سخن به میان می‌آوریم، ناخودآگاه با نظریات مرتبط با موازنه مواجه می‌شویم. آیا ما با یک رفتار موازنه‌ای در منطقه روبه‌رو هستیم؟ اگر این چنین است چه نوع موازنه‌ای؟ این سؤالاتی است که بررسی چنین موضوعی ما را با آن‌ها روبه‌رو می‌کند.

همان‌طور که بیان شد زمانی که سخن از یک صف‌بندی به میان می‌آید، ناخودآگاه با نظریات مرتبط با موازنه در دستگاه نظری واقع‌گرا روبه‌رو می‌شویم و هیچ دستگاه نظری به‌خوبی این جریان، توانایی لازم را برای توضیح آن ندارد؛ اما تعریف «موازنه‌سازی»^۲ و مفروضات آن همواره مورد اختلاف اندیشمندان در این دستگاه نظری بوده است. مفهوم موازنه یک مفهوم قدیمی به درازای تاریخ است؛ اما در قرن معاصر و با ورود به دوران جنگ سرد جنبه علمی و مطالعاتی بیشتری به خود گرفته است. مورگنتا^۳ و همفکران او و با نگاه ویژه به سیاست قدرت در سطح واحدهای موجود در نظام بین‌الملل، موازنه با مفهوم سنتی آن را در دستگاه نظری واقع‌گرای کلاسیک ارائه کردند؛ اما در ادامه نحله‌های مختلف فکری در این دستگاه نظری از جمله نظریات موازنه قوای والتز^۴، موازنه تهدید استفن والت^۵ و موازنه منافع رندال شولر^۶ آن را نقد و بازنگری کردند. در این مقاله ضمن پرداختن به توضیح هر یک از این نظریات، به دنبال آن هستیم که پی‌بریم کدام نظریه یا ترکیبی از نظریه‌ها بهتر می‌تواند ریشه‌های صف‌بندی شکل‌گرفته میان عربستان و اسرائیل را در سال‌های اخیر توضیح دهد؟

بررسی ابعاد روابط و مناسبات تاریخی دو کشور، به‌ویژه حرکت عربستان سعودی به سمت صف‌آرایی جدید با اسرائیل در مقابله با جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر، بیانگر آن است که رفتارسازی در سیاست خارجی این کشور، به‌طور هم‌زمان، متأثر از عوامل داخلی و ساختاری است؛ در نتیجه نظریه توازن تهدید استفن والت در تبیین عوامل ساختاری از کارایی بهتری برخوردار است؛ اما نظریه رئالیسم نئوکلاسیک به سبب تأکید هم‌زمان بر عوامل داخلی و ساختاری قدرت در قالب توازن منافع از قدرت تبیین‌کنندگی بالاتری برخوردار است.

^۱ Alignment

^۲ Balancing

^۳ Morgenthau

^۴ Waltz

^۵ Stephen Walt

^۶ Randal Schweller

در بخش اول به توضیح یک ابهام در قالب این سؤال خواهیم پرداخت که روابط نزدیک شکل گرفته میان عربستان سعودی و اسرائیل در یک دهه اخیر را در قالب کدام یک از مفاهیم اتحاد^۱، ائتلاف^۲ و یا صف‌بندی می‌توان در نظر گرفت؟ در بخش دوم با بیان ابعاد مناسبات دو کشور، به‌ویژه در سال‌های اخیر، به ارائه داده‌هایی مختصر و گویا مبتنی بر شکل‌گیری صف‌آرایی میان دو کشور پرداخته می‌شود؛ در بخش سوم، نظریات موازنه در روابط بین‌الملل در قالب سه نظریه موازنه قوای^۳ والتز، موازنه تهدید^۴ استفن والت و موازنه منافع^۵ رندال شولر توضیح داده می‌شود. در نهایت در بخش چهارم با تبیین نظری این صف‌آرایی شکل گرفته به اثبات یا بررسی نظریه و نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

۲- ادبیات نظری پژوهش

بررسی‌ها نشان می‌دهد که درباره صف‌آرایی عربستان سعودی و اسرائیل از نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل تحقیق گسترده‌ای صورت نگرفته و اکثر قریب به اتفاق منابع فارسی و لاتین در حوزه مفهومی و به‌صورت ژورنالیستی به جنبه‌هایی از روابط عربستان و اسرائیل پرداخته است. از سوی دیگر، صف‌آرایی مورد اشاره میان دو کشور با انگیزه تأمین منافع مشترک، در سال‌های اخیر از جنبه پنهانی خارج و گاهی در موضع‌گیری‌های رسمی طرفین جنبه آشکارتری به خود گرفته است؛ بنابراین پرداختن به موضوع حاضر را از نظر نو بودن در جایگاه مناسبی قرار می‌دهد. برخی از مهم‌ترین موارد پژوهشی صورت گرفته به شرح ذیل است:

- رستمی و تارا (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل روابط عربستان و اسرائیل در سایه توافق هسته‌ای ایران» در پی بررسی تأثیرگذاری توافق هسته‌ای ایران بر روابط عربستان و اسرائیل است.
- همیانی (۱۳۹۴) در مقاله با عنوان «تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی؛ از استراتژی موازنه تهدید تا رهبری ائتلاف»، با تأکید بر بحران یمن به دنبال اثبات تغییر رویکرد در سیاست خارجی عربستان از استراتژی موازنه سازی به استراتژی رهبری ائتلاف در قالب نظریه موازنه تهدید است.
- عمادی (۱۳۹۷) در یک کار پژوهشی با عنوان «ابعاد و اهداف مختلف مناسبات رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی (گذشته، حال و چشم‌انداز آن با تأکید بر رویکردهای رسانه‌ای)»، که در واحد پژوهش‌های کاربردی برون‌مرزی صداوسیما به چاپ رسیده است، ضمن پرداختن به ابعاد و پیامدهای و موانع داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی سازی روابط میان عربستان و اسرائیل، به تأثیر و پیامدهای آن بر جمهوری اسلامی ایران با رویکرد رسانه‌ای و ارائه راهکارهای رسانه‌ای پرداخته است.
- موسوی (۱۳۹۵) در فصل سوم کتابی تحت عنوان «روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در پرتو سیاست‌های منطقه‌ای ایران بعد از ۱۱ سپتامبر»، به بررسی روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی پرداخته و روابط

^۱ Alliance

^۲ Coalitions

^۳ Balance of Power

^۴ Balance of Threat

^۵ Balance of Interest

این دو رژیم را در دو بخش قبل و بعد از یازده سپتامبر تقسیم کرده است. پس از بررسی روابط، نویسنده به تأثیر برنامه هسته‌ای ایران و تحولات کشورهای عربی بعد از سال ۲۰۱۰ بر گسترش روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی پرداخته است.

- مقاله‌ای از وحیده احمدی تحت عنوان «رژیم صهیونیستی و کشورهای پیرامونی؛ نفوذ امنیتی با پوشش اقتصادی» در فصلنامه مطالعات راهبردی منتشر شده است. نویسنده با بررسی روابط اقتصادی رژیم صهیونیستی با همسایگان و کشورها و بازیگران پیرامونی استدلال می‌کند که این رژیم در پوشش روابط اقتصادی به دنبال عادی‌سازی روابط سیاسی و گسترش روابط امنیتی با این کشورهاست.

- مقاله دیگری از پورحسن (۱۳۹۴) با عنوان «تحول مواضع عربستان سعودی در قبال رژیم صهیونیستی» در فصلنامه مطالعات فلسطین منتشر شده است که در آن نویسنده این سؤال را مطرح می‌کند: سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال رژیم صهیونیستی با تأکید بر دوره ملک سلمان چه تغییری داشته است؟ فرضیه مقاله نیز این گونه است که سیاست خارجی عربستان سعودی تحت تأثیر سه متغیر متداخل کارگزار، تغییر موازنه قوا در منطقه و تغییر سیاست خارجی آمریکا، بحران فلسطین - اسرائیل از اولویت خارج شده است.

- مقاله‌ای از شاهین و دیگران (۱۳۹۷)، تحت عنوان «واکاوی سیاست‌ها و تعاملات سعودی - صهیونیستی در قبال جمهوری اسلامی ایران در فضای پساتحریم»، با بهره‌گیری از نظریه سازه‌نگاری برای پاسخ به این سؤال است: فضای پساتحریم چه تأثیری بر روابط سعودی - صهیونیستی در مقابل جمهوری اسلامی ایران برجای گذاشته است؟

- پوده الی^۱ (۲۰۱۸)، در مقاله‌ای با عنوان «عربستان سعودی و اسرائیل: از حالت پنهانی به مشارکت عمومی و آشکار بین سال‌های ۱۹۴۸-۲۰۱۸»، از منظر تاریخی به کشف منطق پشت پرده همکاری دو کشور علیه جمهوری اسلامی ایران پرداخته است و بیان می‌دارد که منطق عربستان به جای ایدئولوژی بر مصلحت‌گرایی استوار است.

- «دیوید گراهام»^۲ (۲۰۱۵) در مقاله‌ای با عنوان اتحاد عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در نشریه آتلانتیک^۳، معتقد است که ائتلاف سعودی - صهیونیستی کاملاً در مسیر خواست آمریکا، اما بدون اتکای مستقیم به این کشور در گذشته شکل گرفته است تا مهار منطقه‌ای ایران را بر عهده بگیرد.

- جانانان مارکوس^۴ (۲۰۱۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی: انگیزه‌های یک اتحاد پنهان»، معتقد است که عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی، متحدانی نانوخته علیه نفوذ روبه‌رشد ایران در منطقه هستند و از این رابطه روبه‌رشد اما بسیار حساس، هرازگاهی، نشانه‌هایی به بیرون درز می‌کند. از دید وی این نشانه‌ها تصادفی نیست.

^۱ Podeh, Elie

^۲ David Graham

^۳ The Atlantic

^۴ Jonathan Marcos

بدین ترتیب بررسی‌های به‌عمل‌آمده در میان منابع معتبر داخلی و خارجی بیانگر نبود منبع مستقل درباره موضوع مورد پژوهش، به‌ویژه در حوزه نظری است و بیشتر مطالعات صورت‌گرفته مفهومی و از جنبه ژورنالیستی برخوردارند. از طرفی حتی اگر به پژوهش‌های مفهومی صورت‌گرفته، به لحاظ رویکرد نظری آن‌ها توجه شود، آنچه به‌عنوان دیدگاه غالب دیده می‌شود، آن است که این پژوهش‌ها رفتارسازی در میان رهبران سعودی را ناشی از فشارهای سیستمی و در چارچوب دو مفهوم توازن قدرت یا توازن تهدید می‌بینند و برای متغیرهای داخلی نقش بسیار جزئی در این رفتارسازی قائل هستند؛ بنابراین مقاله حاضر تلاش می‌کند از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، ضمن انجام یک پژوهش نظری و نه صرفاً مفهومی، به ارائه یک رویکرد جدید در تحلیل و بررسی صف‌بندی شکل‌گرفته توسط عربستان سعودی با اسرائیل بپردازد تا بتواند خلأ موجود در این زمینه را تا حدودی پر کند.

۳- اتحاد، ائتلاف یا صف‌آرایی

موازنه یکی از الگوهای کلیدی امنیت‌سازی در رهیافت واقع‌گرایی است. براساس این رویکرد کشورها می‌کوشند با ایجاد توازن در مقابل کشورهای تهدیدکننده زمینه‌های لازم برای ایجاد ثبات و امنیت را فراهم آورند؛ بنابراین در چنین فضایی است که دیدگاه‌های مبتنی بر رویکرد موازنه‌ای، از ائتلاف، صف‌بندی و اتحادها سخن به میان می‌آورند. سؤالی که قبل از پرداختن به مباحث اصلی این پژوهش مطرح می‌شود، آن است که اساساً شکل نزدیکی دو کشور عربستان و اسرائیل را می‌توان در قالب کدام یک از این مفاهیم بیان نمود؟ اتحاد شکل ویژه‌ای از همکاری سیاسی بین‌المللی است که متمایز از ائتلاف و صف‌بندی است؛ هرچند هر سه مفهوم در ادبیات بین‌الملل به‌جای یکدیگر به کار می‌روند. «ائتلاف در روابط بین‌المللی به همبستگی موقت چند دولت برای کوشش مشترک در راه هدف موقت اطلاق می‌شود» (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶)؛ اما «اتحاد از یک همکاری سیاسی و نظامی به هنگام بروز جنگ در میان کشورهای حکایت دارد که دارای هدف‌های سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژی و فرهنگ مشابهی هستند» (آقا بخشی، ۱۳۸۳: ۲۰). از طرف دیگر، اسنایدر^۱ اتحاد را به‌عنوان «زیرمجموعه‌ای از پدیده گسترده‌تر به نام صف‌بندی» توصیف می‌کند. به اعتقاد او صف‌بندی زمانی رخ می‌دهد که دولت‌ها سیاست‌های خود را به‌سمت همکاری نزدیک با دولت‌های دیگر برای دستیابی به اهداف امنیتی متقابل هدایت می‌کنند (Snyder, 1990: 105). نویسندگان معتقدند نزدیکی روابط عربستان و اسرائیل نه صرفاً برای حل یک مشکل یا تهدید موقتی همچون تهدید ایران، بلکه همکاری برای رفع مشکلات و ملاحظات امنیتی دائمی خود در منطقه از جمله منازعه اعراب و اسرائیل هستند؛ به همین سبب «صف‌آرایی» مناسب‌ترین واژه برای توصیف این همکاری است.

۴- ابعاد مناسبات عربستان و اسرائیل

عربستان در اولین مرحله از تعاملات خارجی خود (پس از تشکیل دولت سوم در سال ۱۹۳۱) شاهد سیاست خارجی محتاطانه‌ای بود تا در ابتدا از هرگونه اختلاف تنش‌مرزی با همسایگان اجتناب کند و از سوی دیگر فرصت کافی برای تمرکز بر عرصه داخلی بیابد؛ این امر موجبات تسامح این کشور در تشکیل دولت یهود شد. آنچه برای عبدالعزیز، به

¹ Snyder

عنوان اولین پادشاهی دولت سوم سعودی، پیش از همه حائز اهمیت بود، تحکیم پایه‌های قدرت داخلی، ایجاد ثبات و متحد کردن این کشور بود. ثبات و یکپارچگی که در مراحل بعد می‌توانست ضامن نقش‌آفرینی ریاض در عرصه خارجی باشد (الیحیی، ۲۰۰۹: ۱۲۳). از سال ۱۹۳۱ که آل سعود بر کل عربستان سیطره یافت تا آخرین روز قیمومیت بریتانیا بر فلسطین یعنی سال ۱۹۴۸، رژیم عربستان نه تنها از اقدامات مشترک انگلیسی‌ها و آژانس یهود چشم‌پوشی کرد، بلکه به نام اعراب به استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین با این عنوان که یهودیان آواره و بی‌خانمان، شایسته ترحم و کمک مسلمانان هستند، مشروعیت بخشیدند و آن را تسهیل کردند.^۱

از اواخر نیمه اول سده بیستم، صهیونیست‌ها با اشغال بخش‌هایی از سرزمین فلسطین در صدد تشکیل یک دولت یهودی در خاورمیانه برآمدند. این امر با حمایت دولت‌های غربی انجام شد. به محض پایان جنگ جهانی دوم در فوریه ۱۹۴۵، عبدالعزیز پادشاه وقت سعودی، ملاقات‌های جداگانه‌ای با فرانکلین روزولت^۲ و وینستون چرچیل^۳ درباره موضوعات مربوط به خاورمیانه پس از جنگ انجام داد. در دیدار بین پادشاهی سعودی و رئیس جمهوری آمریکا، روزولت کوشید ملک عبدالعزیز را قانع کند که به طرح مهاجرت نامحدود یهودی‌ها به سرزمین فلسطین رضایت دهد؛ اما پادشاه سعودی نه تنها به آن طرح رضایت نداد، بلکه به‌طور جدی با چنین طرحی اعلام مخالفت کرد (بهرامی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۱۵). بدین ترتیب تا اواخر دهه ۱۹۷۰ شاهد نوعی تقابل میان رهبران آل سعود و رژیم صهیونیستی هستیم که البته این موضع عربستان نسبت به اسرائیل هرگز پاسخی صرف به خصومت‌های این رژیم نبوده است؛ بلکه فراتر از آن تحت تأثیر رقبای منطقه‌ای خود و همچنین روابط نزدیک این پادشاهی با ایالات متحده بوده است (بهرامی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۱۵-۱۱۴). سیاست‌های پادشاهی در این دوره عمدتاً از دو ناحیه تحت تأثیر قرار می‌گرفت؛ یکی تلاش برای حفظ پادشاهی و دیگری تلاش برای کسب اعتبار و وجهه سیاسی در میان اعراب. هر دو این تلاش‌ها منجر به این نتیجه می‌شد که رهبران آل سعود در عین مخالفت با یهود، روابط حسنه‌ای با ایالات متحده آمریکا داشته باشند (Riedel, 2018: CH 1, 7-9).

از اواخر دهه ۱۹۷۰، در یک رویکردی جدید، عربستان سعودی کوشید یک موضع هماهنگ در سیاست دولت‌های عربی نسبت به اسرائیل به وجود آورد (Safran, 1985: 229-230, 241-244)؛ اما این سیاست‌ها با توافق دوجانبه سادات با اسرائیل با شکست همراه شد و نقش عربستان بیهوده شد (Gelvin, 2007: 28). در نتیجه تمایل عربستان برای رفع شکاف داخلی ایجاد شده در جهان عرب، که ناشی از توافق کمپ دیوید بود، شاهزاده عربستان سعودی، فهد را به آغاز یک ابتکار دیپلماتیک جدید واداشت (Molad, 2013: 6). این ابتکار جدید که به «طرح صلح فهد» مشهور شد، نهایتاً به تأیید اتحادیه عرب رسید و اهمیت آن در اذعان ضمنی به امکان شناسایی حق بقای اسرائیل در کنار یک دولت فلسطینی نهفته بود.

^۱. برای اطلاعات بیشتر رک. زهیترا، اکرم. ۱۳۸۲. سرگذشت فلسطین. ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه. ویرایش دوم.

^۲ Franklin D. Roosevelt

^۳ Winston S. Churchill

عربستان پس از سال ۱۹۸۲ تا امروز، همواره در همه طرح های سازش عربی و غربی با اسرائیل شامل قرارداد اسلو^۱ و مادرید^۲ در سال های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳ و کنفرانس های صلح مشارکت جدی داشت؛ حتی اسناد مهمی وجود دارد که نشان می دهد جنگ های ۲۲، ۸ و ۵۱ روزه اسرائیل علیه غزه و جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان با درخواست و پول عربستان سعودی اداره شده است. از طرف دیگر، امیر عبدالله، پادشاه سابق عربستان سعودی در سال ۲۰۰۲ و دو دهه پس از طرح ملک فهد، طرحی برای سازش اعراب، اسرائیل ارائه داد که با طرح فهد تفاوت اصولی نداشت. شاید تنها تفاوت در این بود که طرح فهد اشاره می کرد که کشورهای منطقه خواهند توانست در صلح و صفا زندگی کنند؛ اما طرح عبدالله به صراحت از پایان نزاع با اسرائیل و توافقنامه های صلح و برقراری روابط طبیعی با آن در چارچوب یک صلح کلی سخن می گفت (زارعی، ۱۳۹۵: ۱۷۴-۱۷۳).

عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی منطقه معتقد بودند که در این برهه، هزینه روابط نزدیک با اسرائیل بسیار بیشتر از منافع آن خواهد بود؛ زیرا با توجه به اوضاع و احوال منطقه و ترس آنها از افکار عمومی خود، جسارت نزدیکی به اسرائیل را نداشتند؛ بنابراین سران سعودی سیاست مخفیکاری و روابط غیررسمی با رژیم صهیونیستی را در دستور کار خود قرار دادند؛ زیرا این گونه سیاست ها این امکان را به آنها می داد تا از مزایای روابط با اسرائیل استفاده کنند؛ بدون اینکه هزینه ای برای آنها داشته باشد (احمدیان، ۱۳۹۱: ۴۲).

۴-۱ صف آرایی جدید عربستان و اسرائیل

ملک سلمان در یک اقدام جسورانه که در کل عمر سه دولت آل سعود تنها یک بار توسط عبدالعزیز بن سعود در سال ۱۹۳۳ اتفاق افتاده بود - که برخلاف روال پسرش سعود را به جای برادرانش به ولیعهدی منصوب کرده بود - پسرش محمد بن سلمان را وارث پادشاهی خود تعیین کرد (AL-Rasheed, 2017: 6). البته این اقدام جسورانه او به اینجا ختم نشد. او با اختیارات و مسئولیت هایی که به محمد بن سلمان داد زمینه های تغییرات بنیادین را در سیاست خارجی فراهم کرد. سیاست خارجی عربستان از محافظه کاری و نبود ابتکار خارج به سوی سیاست های تهاجمی تر حرکت کرد؛^۳ اما تغییر مهم تر را در مواضع رهبران جدید آل سعود درباره اسرائیل شاهد هستیم. نشانه ها و سیگنال هایی از سوی دو طرف برای عادی سازی روابط در حال ارسال است.

ترس از ایران، ملک سلمان را متقاعد کرده است که مسیری را در پیش بگیرد که تا به امروز قابل تصور نبود؛ همکاری با اسرائیل در مبارزه علیه ایران و حل مناقشه اسرائیل - فلسطین. عربستان سعودی، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا در حال حاضر برای یافتن راه حلی برای این مناقشه با یکدیگر همکاری می کنند. عربستان سعودی هماهنگ با دولت ترامپ احتمالاً طرحی را مطرح خواهند کرد که از اتحادیه عرب حمایت می شود (Karmon, 2018: 4).

¹ Oslo Contract

² Madrid Contract

^۳ ر.ک. احمدیان، حسن (۱۳۹۵). «تحول در سیاست منطقه ای عربستان: آورده های ملک سلمان». فصلنامه روابط خارجی. سال هشتم. شماره چهارم.

محمد بن سلمان،^۱ ولیعهد عربستان سعودی در مصاحبه خود با نشریه آمریکایی آتلانتیک بیان کرد که «عربستان سعودی هیچ مشکلی با مردم یهود ندارد». او خاطر نشان کرد که حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام با یک زن یهودی ازدواج کرده است. این بیانه‌های ولیعهد عربستان و دیگر موضع‌گیری‌ها و رفت‌وآمدهای پنهانی و غیررسمی میان دو کشور می‌تواند به معنی زمینه‌سازی‌ها برای اجرای طرح‌هایی برای عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و عربستان باشد. او در ادامه گفته است: «اسرائیل در مقایسه با اندازه‌اش یک اقتصاد بزرگ محسوب می‌شود و در عین حال یک اقتصاد روبه‌رشد است و البته ما منافع مشترک زیادی با اسرائیل داریم و در صورتی که صلح وجود داشته باشد، منافع زیادی نیز میان اسرائیل و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نظیر اردن و مصر وجود خواهد داشت» (Goldberg, 2018).

سورن کرن^۲، محقق ارشد در مؤسسه گتستون^۳ در نیویورک، در یک تحلیلی به شواهد دیگری از این نزدیکی روابط اشاره می‌کند. او ضمن اشاره به مصاحبه یوال استاینیتز^۴، وزیر انرژی اسرائیل، با رادیو ارتش که اعلام کرد اسرائیل در بحبوحه نگرانی‌ها درباره برتری ایران در خاورمیانه، مذاکرات مخفیانه با عربستان سعودی انجام داده است، بیان می‌دارد که این اولین باری بود که یک مقام ارشد از هر دو کشور به تماس‌های محرمانه خود اعتراف کردند. به اعتقاد او اسرائیل و عربستان هر دو به ایران نگاه می‌کنند که به موجب جنگ عراق و سوریه قوی‌تر از همیشه شده و تهدیدی برای خاورمیانه است. تهران در حال نزدیک شدن به دستیابی به اهداف استراتژیکش یعنی ایجاد هلال شیعی است که امتدادش از خلیج فارس تا لبنان، در مرکز سرزمین‌های عربی، کشیده شده است. این هلال نه تنها ادعای عربستان سعودی برای رهبری جهان اسلام را به چالش می‌کشد، بلکه به ایران اجازه می‌دهد تا حضوری نظامی در مرز شمالی اسرائیل برقرار کند. کرن معتقد است با وجود رقابت برای برتری در منطقه میان ایران و عربستان، تنش‌ها بین اسرائیل و عربستان کاهش یافته است. رئیس ستاد مشترک نیروهای دفاعی اسرائیل، گدی ایزنکوت^۵، با بیان اینکه اسرائیل آماده است تا اطلاعات جاسوسی خود را با عربستان سعودی به اشتراک بگذارد و دو کشور علاقه مشترکی برای مقابله با ایران دارند، مؤید این مطلب است (Kern, 2018).

درباره شکل‌گیری این همکاری استراتژیک یا به نظر ما صف‌بندی بین ریاض و تل‌آویو باید به مجموعه‌ای از عوامل مختلف اشاره کرد. هر دو کشور در سوریه، یمن و در مخالفت با نفوذ و قدرت ایران دارای منافع همسویی هستند؛ بنابراین دو کشور عربستان سعودی و اسرائیل برای مقابله با نفوذ و قدرت ایران در منطقه خاورمیانه سعی در ایجاد جبهه جدیدی با محوریت ایران‌هراسی داشته‌اند. در واقع این ائتلاف در قالب معمای امنیتی برای مقابله با تهدید مشترکی به نام ایران شکل گرفته است. همچنین، اسرائیل و عربستان منافع مشترکی در محدودکردن ایران، غیرمشروع کردن حکومت بشار اسد در سوریه و در همکاری و اتحاد با آمریکا دارند (Dekel & Guzansky, 2013:3).

1. Mohammad Ben Salman

2. Soeren Kern

3. Gateston

4. Yuval Steinitz

5. Gadi Eizenkot

۵- نظریات موازنه در روابط بین‌الملل

در رشته روابط بین‌الملل تلاش‌های زیادی برای فهم چرایی شکل‌گیری ائتلاف‌ها، صف‌آرایی‌ها و اتحادها میان دولت‌ها صورت گرفته است. این تلاش‌ها در ذیل «نظریه‌های موازنه»^۱، از قدرت تحلیل و تبیین بالاتری در عرصه بین‌الملل برخوردار است. با پیچیده‌تر شدن ماهیت ائتلاف‌ها، صف‌بندی‌ها و اتحادها، نظریه‌های موازنه‌سازی نیز متحول می‌شود و اینکه شرایط موجود و موضوع مورد بررسی با کدام نوع از نظریات موازنه‌سازی مطابقت دارد، سؤال این پژوهش است. «لاکاتوش»^۲ معتقد است نظریه‌ها، دارای یک هسته سخت و کمر بند محافظانند و بدون آنکه هسته سخت آن‌ها ابطال شود، کمر بند محافظ و فرضیه‌های کمکی آن همواره تعدیل می‌شود (Lakatos, 1970: 86). در این باره، طی دهه‌های اخیر مفهوم موازنه به معنای سنتی آن - که واقع‌گرایان کلاسیکی چون مورگنتا ارائه کرده‌اند - با ورود نوواقع‌گرایان^۳ و واقع‌گرایان نوکلاسیک^۴ به ساحت نظریه‌پردازی، دچار تحول در مفروضات شده است.

طبق نظریه رئالیسم، دولت‌ها بازیگران سیاسی مرکزی هستند و اقداماتشان براساس درکشان از قدرت، منافع ملی و امنیت است. رئالیسم در درجه اول به حفاظت از دولت و بقای دولت به‌عنوان بازیگر مجزا متمرکز است. نظریه موازنه قدرت نقطه عزیمت مفیدی برای فهم سیاست‌های اتحاد است. باتوجه به مفهوم واقع‌گرایانه، قدرت باید همیشه نسبت به قدرت شخص دیگری تعیین و سنجیده شود. در عرصه جهانی، تئوری موازنه قدرت به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی برای ارزیابی توانایی‌های کلی قدرت میان دولت‌ها و ائتلاف‌های آن‌ها مفید است. کاپلان (۱۹۵۷)^۵، مورگنتا و (۱۹۶۰)، لیسکا (۱۹۶۲)^۶ و... از اندیشمندان سنتی تئوری موازنه قدرت هستند. آن‌ها بر این باورند که اتحادها، ائتلاف‌هایی هستند که رفتارها در آن براساس توافق انگیزه‌مند منطقی صورت می‌گیرد. باتوجه به این تئوری، دولت‌ها باید برای جلوگیری از تشکیل یک قدرت هژمونیک به طرف ضعیف‌تر بپیوندند (موازنه‌سازی)، تا اینکه بخواهند با پیوستن به طرف مسلط و قوی، به منظور افزایش احتمال پیوستن به طرف برنده را افزایش دهند (سیاست همراهی)^۷ (Dwivedi, 2012: 228).

موازنه قدرت یکی از مفاهیم کلیدی در اندیشه مورگنتا به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی واقع‌گرایی کلاسیک است. براساس دیدگاه مورگنتا و (۱۹۷۳) در تئوری موازنه قدرت، دولت‌ها اتحادها را به منظور متعادل کردن قدرت‌های درحال رشد و بازسازی موازنه شکل می‌دهند. برای او اتحاد همیشه یک چاره‌ای برای حفظ نهایی تعادل است. موازنه قدرت یکی از مفاهیم کلیدی در تفکرات مورگنتا است؛ اما با ظهور نمایندگانی جدید در غالب رئالیسم ساختاری^۸ و رئالیسم نوکلاسیک نقد و بازسازی شد.

۵-۱ نظریه موازنه قوای والتز

¹ Theory of Balance

² Lakatos

³ Neorealism

⁴ Neoclassical Realism

⁵ Kaplan

⁶ Liska

⁷ Bandwagoning

⁸ Structural Realism

مورگنتا و شرحی از واقع‌گرایی کلاسیک را صورت‌بندی کرد که برای بیش از دو نسل بر مطالعات سیاست بین‌الملل تسلط داشت. سرانجام برتری فکری واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتا و توسط کنت والتز بنیان‌گذار نوواقع‌گرایی به چالش کشیده شد.

از دید والتز، توازن نیروها عامل بنیادی در مهارکردن بازیگران نیرومند در روابط بین‌الملل است. موازنه نیروها در جامعه جهانی نمی‌تواند همواره پایدار باشد؛ بلکه پیوسته دستخوش دگرگونی است. این دگرگونی پیوسته به دسته‌بندی‌ها و توازن نیروهای تازه می‌انجامد. در موازنه نیروها، هر قدرت نیرویی در برابر خود دارد که در حال رقابت و رویارویی با اوست (Link, 1998: 15).

به نظر والتز کشورها (آگاهانه و ناآگاهانه) همواره برای بقا و امنیت خویش در جهت نگهداشت یا ایجاد توازن نیروها در نظام جهانی تلاش می‌کنند؛ از این رو در صورت نبود توازن میان دولت‌ها، با توجه به توانایی‌های کشورها در زمینه داخلی و با تشکیل سیستم‌های گوناگون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بعد خارجی نظام بین‌الملل خود به خود تعادل می‌یابد. در سیستم موازنه، کشورها مانند مهره‌های شطرنج در برابر یکدیگر موضع می‌گیرند و بدین‌سان از امکان به هم خوردن توازن جلوگیری می‌شود. در چنین شرایطی موجودیت و استقلال کشورهای کوچک‌تر حفظ و از بلعیده شدن آن‌ها از سوی کشورهای نیرومندتر جلوگیری می‌شود (Sheehan, 1996: 7). سیستم موازنه نیروها به تقسیم قدرت در میان کشورها می‌انجامد و از تبدیل شدن جهان به یک امپراتوری و بلعیده شدن کشورهای ضعیف از سوی کشورهای بزرگ‌تر جلوگیری می‌شود (Bull, 1987: 38).

والتز به صراحت بیشتری درباره اصل توازن قوا به عنوان عامل ثبات‌بخش سیستم بین‌المللی سخن می‌گوید و همه بحث فصل ششم کتاب خود را به آنارشی و توازن قوا اختصاص می‌دهد. اصل توازن قوا آن قدر برای والتز اهمیت دارد که می‌گوید: «اگر قرار باشد برای سیاست بین‌المللی یک تئوری مشخص و متمایز وجود داشته باشد، این تئوری، تئوری موازنه قواست» (Waltz, 1979: 117). رابرت کئوهان^۱ درباره اهمیت نظریه موازنه قوا و والتز و فرق آن با موازنه قوای واقع‌گرایی کلاسیک می‌گوید: «از نظر والتز یک تئوری خوب روابط بین‌الملل نه تنها به اهمیت قدرت و توازن قوا، همان‌گونه که مورگنتا گفته بود اشاره می‌کند، بلکه شکل‌گیری مکرر توازن قوا در سیاست جهان را نیز در نظر می‌گیرد و به ما می‌گوید که چگونه شکل‌بندی در حال تحول قدرت بر الگوی تعهدات و صف‌بندی‌ها و کشمکش در سیاست جهانی اثر می‌گذارد» (Keohane, 1986: 15).

والتز در نهایت، در آنجا که دولت‌های ضعیف تمایل به اتحاد با دولت‌های قوی‌تر دارند، به مقایسه موازنه‌سازی و «سیاست همراهی» می‌پردازد. والتز معتقد است به این دلیل که تمایل به قدرت پایان ندارد، دولت‌ها ترجیح می‌دهند به جای سیاست همراهی با اتخاذ سیاست موازنه، به طرف ضعیف‌تر ائتلاف بپیوندند (Waltz, 1979: 126). درحقیقت، این ساختار نظام بین‌الملل و ضرورت بقاست که مجدداً این رفتار را دیکته می‌کند.

۵-۲ موازنه تهدید استنف والت

^۱. Robert Keohane

تحقق‌نپذیرفتن موازنه علیه هژمون بالقوه درباره ایالات‌متحده پس از جنگ سرد، یکی دیگر از متفکران واقع‌گرا، به نام استفن والت را به‌سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از موازنه قدرت به «موازنه تهدید» سوق داد تا بدین‌سان به ادعای او، گره کور نواقح‌گرایی گشوده شود. او می‌گوید با این رهیافت می‌توان این مهم را توضیح داد که چرا موازنه و ائتلاف در مقطع کنونی علیه آمریکا صورت نمی‌گیرد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۱). والت نقطه شروع تبیین را نظریه توازن قوای والتز می‌داند؛ اما از آنجاکه آن را باتوجه‌به شرایط جدید برای تبیین وقایع کافی نمی‌داند، شروع به بسط دیدگاه والت و ارائه مفهوم جدیدی به نام توازن تهدید به‌جای توازن قدرت می‌کند.

والت با نقد اصل موازنه قوا و با طرح نظریه موازنه تهدید بیان کرد که آنچه باعث حرکت کشورها به‌سوی توازن می‌شود، میزان تهدیدی است که ادراک می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۵). از دیدگاه وی دولت‌ها در مقابل کشورهای که منشأ بیشترین تهدیدند، متحد می‌شوند. در این حالت لزوماً دولت یا دولت‌های تهدیدکننده جزو قوی‌ترین دولت‌ها نیستند. وی تهدید را افزون‌بر قدرت، ترکیبی از دیگر عوامل مانند توانایی‌های تهاجمی، قدرت نظامی، نزدیکی جغرافیایی و به‌ویژه نیات و مقاصد تجاوزکارانه احتمالی می‌داند. منظور وی از تهدید، فقط به میزان قدرت دولت‌ها بستگی ندارد؛ بلکه برداشت دولت‌ها در روابطشان از تهدید، مدنظر اوست. هرگاه دولت‌ها احساس کنند که موجودیت یا منافع آن‌ها از سوی دیگر دولت‌ها با تهدید روبه‌روست، با اتحاد با یکدیگر به موازنه در برابر آن‌ها می‌پردازند (Walt, 1987: 1-28). از سوی دیگر، امنیت در شرایطی در نظام افزایش خواهد یافت که ایجاد موازنه به‌هنگار بدل شده باشد و ایدئولوژی تأثیر زیادی نداشته باشد. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی به موازنه دست می‌زنند که تهدید فوری نسبت به موجودیت یا منافع آن‌ها به‌شمار آیند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۵).

۵-۳ نظریه موازنه منافع رندال شولر

رندال شولر یکی از اندیشمندان مکتب رئالیسم نئوکلاسیک است. او نظریه خود را درباره موازنه در مقاله‌ای تحت عنوان «تهدیدات پاسخ داده نشده: نظریه عدم تعادل رئالیسم نوکلاسیک» بیان و به تشریح مفهوم جدیدی در عالم موازنه قدرت، که خود آن را «عدم تعادل» می‌نامد، پرداخته است. ابتدای مقاله با ذکر نمونه جاه‌طلبی‌های تاریخی شروع می‌شود که در آن پادشاهان از توهم خودخواهی رنج می‌برند و به‌دنبال پادشاهی ابدی بدون توجه به این واقعیت هستند که همه پادشاهی‌ها روزی به پایان خواهد رسید. به اعتقاد او نمونه‌های زیادی از این موارد در سیاست بین‌الملل مشاهده می‌شود. مواردی که در آن کشورهای تهدیدشده به‌سبب حماقت رهبران‌شان واکنش‌های روشن و آشکاری از خود نتوانسته‌اند بروز دهند. شولر این رفتار را با مفهومی به نام «عدم تعادل» توضیح می‌دهد. مفهومی که برخلاف پیش‌بینی هسته اصلی نظریه رئالیسم ساختاری - که معتقد است دولت‌های در معرض تهدید در مقابل خطرات دست به انباشت قدرت به‌وسیله شکل‌دهی به اتحادها یا تجهیزات نظامی یا ترکیبی از آن دو می‌زنند - عمل می‌کند (Schweller, 2004: 159).

شولر نمونه‌های تاریخی بسیاری را بیان می‌کند که معتقد است کشورها برخلاف دیدگاه رئالیست‌های ساختارگرا به توازن قدرت دست نزده‌اند (Schweller, 2004: 162). به اعتقاد شولر هیچ‌یک از رقبای ایالات‌متحده پس از گذشت

یک دهه از پایان نظام دوقطبی، به موازنه این کشور دست نزده‌اند. برخلاف پیش‌بینی‌های رئالیسم ساختاری نظام تک‌قطبی هشدارهای جهانی برای بازگرداندن اصل موازنه قدرت را به صدا درنیاورده است.^۱

شولر با طرح سؤالاتی مانند «شرایط لازم برای عملکرد صحیح موازنه قدرت چیست؟ چه عواملی منطق و پیش‌بینی‌های یک تئوری را مختل می‌کند؟» به تشریح تئوری خود می‌پردازد. او مشکل اصلی را در تصور واقع‌گرایی از دولت‌ها به‌عنوان بازیگران منسجم و یکپارچه می‌داند. هرچه فرایند تصمیم‌گیری و روابط واقعی دولت - جامعه به سمت بازیگری واحد حرکت می‌کند، پیش‌بینی‌های واقع‌گرایی از موازنه قدرت دقیق‌تر می‌شود. برعکس زمانی که دولت‌ها در سطح نخبگان و جامعه تقسیم شود، آن‌ها کمتر براساس پیش‌بینی‌های توازن قدرتی رفتار خواهند کرد. هسته این استدلال، به سیاست و خطرات سیاسی مرتبط با رفتارهای موازنه‌ای برمی‌گردد. به‌طور خاص، رهبران کشورهای غیریکپارچه از توانایی و تمایل کمی برای پذیرفتن خطرات بالای سیاسی و سیاست موازنه نسبت به رهبران دیگر کشورهای یکپارچه برخوردار هستند.^۲ شولر با توجه به تمرکز استدلالش بر گرایش ریسک‌پذیر نخبگان، معتقد است منطق استدلالش وقتی موازنه برای نخبگان و جامعه کم‌هزینه درک شود، عمل نخواهد کرد (Schweller, 2004: 162). شولر از کم‌توجهی به عوامل داخلی به‌عنوان ابهام‌تئوریک یاد می‌کند. او بیان می‌دارد دلیل این ابهام‌تئوریک آن است که موازنه قدرت به‌طور سنتی به‌عنوان یک قانون طبیعت مورد توجه قرار گرفته است (Schweller, 2004: 162).

به اعتقاد مورگنتاو، الهام برای به‌دست‌آوردن قدرت (طبیعت قدرت)، چه از طریق حفظ یا حفظ‌نکردن وضعیت موجود، منجر به تعادل قدرت و سیاست‌ها منتج به حفظ تعادل قدرت می‌شود (Morgenthau, 1966: 163). از سوی دیگر، والتز نیز اعلام می‌کند: «همان‌طور که قانون طبیعت خلأ (قدرت) را از بین می‌برد، سیاست‌های بین‌المللی قدرت نیز عدم تعادل را از بین می‌برد» (Waltz, 2000: 28).

شولر برخلاف والتز و والت که موازنه را نتیجه یک قانون طبیعت و یا نتیجه‌ای اتوماتیک‌وار و یا نیمه‌اتوماتیک در میان دولت‌ها تصویر می‌کنند، معتقد است که موازنه قدرت نتیجه عملکرد فکری انسان است و در آن مهارت دیپلمات‌ها و دولتمردان، حس جامعه ملل، مسئولیت مشترک و تمایل و نیاز به حفظ تعادل قدرت در سیستم وجود دارد (Schweller, 2016: 1).

^۱ For various explanations of this phenomenon, see the essays in G. John Ikenberry, ed., *America Unrivaled: The Future of the Balance of Power* (Ithaca, N.Y.: Cornell University).

^۲ با این حال، دولت‌های غیرمنسجم ممکن است بیشتر از دولت‌های منسجم خواهان برعهده‌گرفتن جنگ‌های تهاجمی و انحرافی باشند. این قبیل جنگ‌ها نه براساس منطق امنیت خارجی و یا موازنه قدرت، بلکه به‌وسیله توسعه‌طلبی طمع‌گونه کم‌ارزش و پست برانگیخته می‌شوند. همان‌طور که ادوارد. دی. منسفیلد و جک اسنایدر استدلال می‌کنند، دولت‌های دموکراتیزه‌شده ضعیف‌نهادینه‌شده، که آن‌ها آن را دموکراسی‌های غیر منسجم می‌نامند، به‌طور ویژه مستعد جنگ هستند؛ زیرا رقابت نخبگان لفاظی‌های ملی‌گرایانه‌ای را برای بسیج حمایت توده‌ها به کار می‌گیرد و سپس به سیاست خارجی پرخاش‌جویانه‌ای منتهی می‌شود، با این فرایند به وجود می‌آید. برای اطلاعات بیشتر رک:

See Mansfield and Snyder, "Democratization and the Danger of War," *International Security*, Vol. 20, No. 1 (Summer 1995), pp. 5-38; and Mansfield and Snyder, "Democratic Transitions, Institutional Strength, and War," *International Organization*, Vol. 56, No. 2 (Spring 2002),

با این حال، از منظر یک سیاستگذار، موازنه‌سازی یک قدرت برتر و پُرکردن خلأ واحدهای قدرت به‌سختی به‌عنوان قوانین طبیعت ظاهر می‌شود. درعوض، این رفتارها که همراه هزینه‌های سیاسی و ریسک‌های خط مشی نامشخص است، با روند سیاسی ظاهر می‌شود؛ به همین ترتیب آنها محصول رقابت و ایجاد توافق در میان نخبگان با اندیشه‌های متفاوتی دربارهٔ جهان سیاسی - نظامی و دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ اهداف و چالش‌های کشور و ابزارهایی هستند که به بهترین نحو به این اهداف خدمت خواهند کرد (Schweller, 2016: 2). به اعتقاد شولر، «نخبگان سیاسی باید هزینه‌های داخلی احتمالی تعادل رفتار را در برابر روش‌های جایگزین موجود برای آنها و منافع مورد انتظار یک موازنه قدرت مجدد را ارزیابی کنند. رهبران به‌ندرت مجبور به اتخاذ یک سیاست خاص به‌جای سیاست‌های دیگر، براساس الزامات ساختاری هستند. آنها دربارهٔ نیروهای سخت و فراتر از کنترل خود بی‌تفاوت نیستند. این نشان می‌دهد که آنها به محدودیت‌های ساختار بین‌الملل توجه ندارند. درعوض، فشارهای سیستماتیک از طریق متغیرهای مداخله در سطح داخلی برای ایجاد رفتارهای سیاست خارجی فیلتر می‌شود. به این ترتیب، دولت‌ها به تغییرات در قدرت و تهدیدات و فرصت‌هایی که این تغییرات عرضه می‌کنند، به شیوه‌های مختلفی که توسط ملاحظات داخلی و خارجی نخبگان سیاسی تعیین می‌شوند و اینکه باید در یک فرایند سیاسی غالباً متمرکز و رقابتی به اجماع برسند، پاسخ می‌دهند» (Schweller, 2016: 3).

۶- تبیین نظری صف آرایی جدید عربستان و اسرائیل

درواقع در این بخش ما به دنبال پاسخ به این سؤال کلیدی هستیم که کدام نظریهٔ توازن قدرت در دستگاه واقع‌گرایی بهتر می‌تواند صف‌آرایی صورت‌گرفته میان عربستان با اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه را تبیین کند. هریک از نحله‌های فکری دستگاه واقع‌گرایی (کلاسیک، نواقع‌گرایی، نوکلاسیک‌ها) به جنبه‌هایی از روابط بین‌الملل، به‌ویژه مسئلهٔ توازن قدرت می‌پردازد، و هم‌زمان هریک موجب می‌شوند که با جنبه‌هایی از روابط بین‌الملل، برخی عوامل را که در رفتار موازنه‌ای دولت‌ها دارای نقش مهم هستند، نادیده انگاریم. ما در این پژوهش، اصل موازنهٔ قدرت از دیدگاه والتز، موازنهٔ تهدید استفن والت و موازنهٔ منافع رندال شولر مربوط به نحله‌های فکری در درون دستگاه نظری واقع‌گرایی را به‌عنوان نظریات غالب در نظر می‌گیریم و به تحلیل موضوع می‌پردازیم.

صف‌آرایی جدید عربستان با اسرائیل در چارچوب اصل موازنهٔ قدرت در دستگاه واقع‌گرایی به‌طور عام، و نظریات اتحاد و ائتلاف به‌طور خاص قابل‌فهم است. همان‌طور که بیان شد مفاهیم اتحاد، ائتلاف و صف‌بندی سه مفهومی است که در ادبیات روابط بین‌الملل به‌جای یکدیگر به کار گرفته می‌شود؛ اما در این پژوهش از مفهوم صف‌بندی به‌عنوان مفهوم مناسب برای توصیف آنچه میان عربستان و اسرائیل در حال شکل‌گیری است، استفاده می‌شود.

والتز و والت هر دو به بازنگری در موازنهٔ قدرت سنتی دست زدند که واقع‌گرایان کلاسیکی چون مورگنتاؤ مطرح کردند. یکی از جنبه‌های اشتراک میان والت و والتز آن است که هر دو در دستگاه نظری رئالیسم کلاسیک، ضمن تأکید بر نبود اقتدار مرکزی، سطح تحلیل را برخلاف کلاسیک‌ها از سطح واحد به سطح سیستمی منتقل می‌کنند. آن‌ها معتقدند که این ساختار نظام بین‌الملل است که نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. والت و والتز در بحث اتحادها معتقدند که

دولت‌ها در برابر تغییرات در قدرت نسبی کشورها سیاست موازنه (اتحاد با دیگران علیه تهدید غالب) را بر سیاست همراهی (رفتن به سمت قدرت غالب) ترجیح می‌دهند.

حال سؤالی که مطرح است آن است که چرا دولت‌ها به صف‌آرایی دست می‌زنند و یا اگر کلی‌تر و در قالب عام‌تر بیان کنیم چرا اتحادها شکل می‌گیرند. منطبق با نظریات موازنه قوا، ملت‌ها نیروهای خود را کنار هم می‌گذارند تا به توانایی‌های لازم برای کسب اهداف سیاست خارجی دست یابند. یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های شکل‌گیری اتحادیه‌ها، جلوگیری از دستیابی یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها به موقعیت مسلط است.

به نظر والتر کشورها (آگاهانه و ناآگاهانه) همواره برای بقا و امنیت خویش در جهت نگهداشت یا ایجاد توازن نیروها در نظام جهانی تلاش می‌کنند؛ از این رو در صورت نبود توازن میان دولت‌ها، با توجه به توانایی‌های کشورها در زمینه داخلی و با تشکیل سیستم‌های گوناگون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بعد خارجی، نظام بین‌الملل خودبه‌خود تعادل می‌یابد (Sheehan, 1996: 7). والتر معتقد است به این دلیل که تمایل به قدرت پایان ندارد، دولت‌ها ترجیح می‌دهند (به جای سیاست همراهی با اتخاذ سیاست موازنه) به طرف ضعیف‌تر ائتلاف بپیوندند (Waltz, 1979: 126). به اعتقاد او این ساختار نظام بین‌الملل و ضرورت بقاست که این رفتار را دیکته می‌کند.

نظریه موازنه تهدید که والت مطرح کرد، به بازنگری نظریه موازنه قوا می‌پردازد. او برخلاف والتر که معتقد است دولت‌ها در برابر افزایش قدرت دیگر کشورها به اتحاد دست می‌زنند، معتقد است که دولت‌ها در مقابل تهدید دولت‌هایی که منشأ بیشترین تهدید هستند، متحد می‌شوند، نه صرفاً افزایش قدرت آن‌ها؛ بنابراین، نظریه موازنه تهدید بر توزیع تهدید در یک نظام بین‌المللی (جهانی یا منطقه‌ای) تأکید می‌کند. براساس این نظریه، دولت‌هایی که با یک تهدید یا تهدیدهای مشترک مواجه هستند، با یکدیگر متحد می‌شوند. پس در مطالعه اتحادها باید به دنبال یک دشمن مشترک گشت (Walt, 1987: 25).

با نگاهی دیگر، شولر به‌عنوان یکی از نمایندگان مکتب واقع‌گرایی نئوکلاسیک، استدلال جدیدی را ارائه می‌کند. به اعتقاد او فشارهای سیستمیک از طریق مداخله متغیرهای داخلی برای تولید رفتارهای سیاست خارجی پلایه می‌شوند...؛ از این رو، دولت‌ها اغلب در برابر فشارها و فرصت‌های سیستمیک مشابه، واکنش‌های متفاوتی اعمال می‌کنند و پاسخ آن‌ها ممکن است کمتر تحت تأثیر عوامل سیستمیک باشد تا عوامل داخلی (Schweller, 2004: 165). او مخالف این مفروض نئورئالیست‌هاست که فشارهای سیستم به صورت فوری به کنش در سطح واحدها تبدیل می‌شود.

او همچنین معتقد است که برخلاف ساختارگرایی چون والت و والتر، دولت‌های در معرض تهدید در مقابل خطرات لزوماً به انباشت قدرت برای ایجاد موازنه دست نمی‌زنند؛ بلکه او به مفهوم دیگری که نامش را «عدم تعادل» می‌نامد، اشاره می‌کند. شولر با بیان نمونه‌های تاریخی از نبود اتخاذ سیاست‌های موازنه‌ای از سوی کشورها، معتقد است موارد زیادی وجود دارد که کشورهایی که مورد تهدید واقع شده‌اند به سبب حماقت رهبران‌شان واکنش‌های روشن و آشکاری از خود نتوانسته‌اند بروز دهند (Schweller, 2004: 159-160).

اما تفاوت عمده دیدگاه شولر با والتز و والت در این است که شولر برخلاف آنها که موازنه را نتیجه یک قانون طبیعت و یا نتیجه‌ای اتوماتیک‌وار و یا نیمه‌اتوماتیک در میان دولت‌ها تصویر می‌کنند، معتقد است که موازنه قدرت نتیجه عملکرد فکری انسان است (Schweller, 2016: 1). به اعتقاد شولر دولت‌ها موازنه می‌کنند تا منافع حیاتی‌شان را در خارج از کشور از دست ندهند (Schweller, 2016: 1)؛ بنابراین در یک برداشت کلی از دیدگاه شولر آنچه کشورها را به واکنش وامی‌دارد، جبر سیستمی و یا درک تهدید نیست؛ بلکه همه اینها تحت تأثیر محاسبات هزینه - فایده^۱ و منطبق بر منافع انجام می‌گیرد.

باتوجه به مقایسه صورت گرفته، اگر صف‌آرایی شکل گرفته توسط عربستان با اسرائیل را از نگاه نظریه موازنه قدرت والتز بررسی کنیم، افزایش قدرت نسبی رقیب منطقه‌ای، جمهوری اسلامی ایران، در کنار تغییر رویکرد خاورمیانه آمریکا به عنوان دو عامل ساختاری، عوامل رفتارسازی جدید توسط عربستان است؛ اما براساس دیدگاه والت، آنچه موجب صف‌بندی عربستان با اسرائیل شده است نه به دلیل تغییرات در قدرت، بلکه به سبب احساس تهدیدی است که عربستان از نفوذ ایران دارد. اگرچه والتز در تبیین رفتارسازی‌ها در دوران جنگ سرد موفق عمل می‌کرد، پایان جنگ سرد توانایی استدلال وی را در پاسخ به بسیاری از رفتارسازی‌ها زیر سؤال برد. همان‌طور که می‌توان درباره موضوع مورد نظر نیز این سؤال را مطرح کرد که چرا عربستان در برابر دو تغییر ساختاری صورت گرفته، دو رفتار متمایز را اتخاذ کرده است. در برابر نفوذ جمهوری اسلامی ایران به صف‌بندی دست می‌زند؛ اما در برابر تغییر رفتار ایالات متحده آمریکا که کاهش قدرت نسبی عربستان را به همراه دارد، اقدام به اتخاذ سیاست همراهی و سیاست دلجویی از آمریکا با حرکت به سمت اسرائیل می‌کند.

به نظر می‌رسد والت در پاسخ به این سؤال استدلال بهتری را ارائه می‌دهد. والت بیان می‌کند ممکن است کشوری در یک مقطع زمانی تغییر در قدرت نسبی یک کشور را به عنوان تهدید درک کند؛ ولی در مقطع زمانی دیگر از آن تعبیر به تهدید نکند. او حتی بیان می‌کند دولت‌ها در برابر منشأ بیشترین تهدید با کشوری که از تهدید مشترکی برخوردارند، دست به ائتلاف می‌زنند؛ بنابراین مبتنی بر استدلال والت، عربستان از نفوذیابی ایران درک تهدید می‌کند و این درحالی است که تغییر رفتار آمریکا را تعبیر به تهدید نکرده است و حتی برای جبران دلخوری این کشور با اسرائیل که هر دو ایران را تهدید مشترک برای خود می‌بینند، به صف‌آرایی اقدام می‌کند.

بسیاری از تحلیل‌های صورت گرفته در سال‌های اخیر حول موضوع حاضر، منطبق بر استدلال موازنه تهدید والت است. والت حتی در پاسخ به این سؤال که چگونه ممکن است عربستان با کشوری که هیچ قرابت ایدئولوژیکی با یکدیگر ندارند، به اتحاد دست بزند، اینگونه پاسخ می‌دهد: «تشابهات فرهنگی می‌تواند کشورها را به هم نزدیک کند اما به هنگام خطر ملاحظات امنیتی بر ملاحظات ایدئولوژیک ارجحیت می‌یابد» (Walt, 1985: 26-27)؛ بنابراین عربستان در شرایط خطر قرار داشته است و ملاحظات امنیتی‌اش را بر ملاحظات ایدئولوژیک ترجیح می‌دهد.

¹ Cost-benefit calculations

در اینجا سئوالی که مطرح می‌شود آن است که آیا فقط صرفاً این ملاحظات امنیتی و آن هم در سطح ساختاری است که منجر به این رفتارسازی از سوی عربستان شده است؟ آیا استدلال جامع‌تر دیگری وجود دارد که ضمن پوشش دیدگاه والت بتواند ضعف‌های نظریه موازنه تهدید والت را برطرف کند.

به نظر می‌رسد نظریه والت در پاسخ به چرایی این رفتارسازی‌ها دارای جامعیت است؛ اما وقتی از دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری این رفتارسازی‌ها سؤال شود جامعیت خود را از دست می‌دهد. رندال شولر در دستگاه نظری نئوکلاسیک ضمن پوشش همه آنچه والتز و والت بیان می‌کنند، استدلال قوی‌تری را ارائه می‌دهد. منطبق بر نظریه شولر، افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران یا تغییر رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا به صورت فوری به کنش در سطح واحد نمی‌انجامد؛ بلکه این تغییرات از طریق مداخله برخی ملاحظات داخلی که با هزینه و فایده همراه است، برای تولید سیاست خارجی پالایه می‌شود. منطبق با دیدگاه والتز و والت، عربستان باید در برابر کاهش حمایت‌های آمریکا و افزایش قدرت نسبی جمهوری اسلامی ایران به سمت ائتلاف با قدرت‌های رقیب آمریکا همچون روسیه و چین برای موازنه‌سازی حرکت می‌کرد. اگرچه در مقطعی در دوران ریاست جمهوری اوباما اقداماتی در این زمینه انجام شد، سرانجام به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، با وجود ادامه سیاست‌های گذشته، این بار با اتخاذ سیاست‌های تحقیرآمیز و اعلام پول در برابر امنیت، این کشور به جای یافتن متحدین جدید، به سمت تقویت ائتلاف خود با آمریکا با اتخاذ سیاست دلجویی با نزدیکی به اسرائیل می‌کند. به اعتقاد شولر این رفتارسازی تنها از طریق محاسبات هزینه - فایده و براساس منافع نخبگان سیاسی در عربستان شکل گرفته است. وجود منافع مشترک سیاسی و اقتصادی میان دو طرف منجر به آن شده است که دو کشور از افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران به یک درک تهدید مشترک برسند.

بنابراین موازنه تهدید والت در بیان چگونگی و چرایی شکل‌گیری صف‌آرایی عربستان با اسرائیل از قدرت و توانایی بالایی برخوردار است؛ اما آنچه شولر مطرح می‌کند، ضمن پوشش دیدگاه او از توانایی بهتری در بیان دلایل و زمینه‌ها برخوردار است. این جامعیت استدلال شولر را در این بیان او می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد: «هرچه فرایند تصمیم‌گیری و روابط واقعی دولت - جامعه به سمت بازیگری واحد حرکت می‌کند، پیش‌بینی‌های واقع‌گرایی از موازنه قدرت دقیق‌تر می‌شود. برعکس زمانی که دولت‌ها در سطح نخبگان و جامعه تقسیم شود، آن‌ها کمتر براساس پیش‌بینی‌های توازن قدرتی رفتار خواهند کرد» (Schweller, 2004: 162). این بدین معناست که اگر عربستان را یک بازیگر واحد در نظر بگیریم که ملاحظات داخلی قدرت در آن بر دولت تأثیرگذار نیست، به استدلال والتز و والت نزدیک خواهیم شد؛ اما اگر چنین نباشد ملاحظات داخلی قدرت و محاسبات هزینه - فایده و منافع، به پاسخ‌های متعددی منجر خواهد شد که موازنه قدرت یکی از آنها می‌تواند باشد.

۷- نتیجه‌گیری

عربستان سعودی در سال‌های اخیر به‌طور هم‌زمان با تغییرات در سطح سیستمی و در سطح واحد مواجه است. کاهش حمایت‌های آمریکا و لرزان شدن پایه‌های اتحاد استراتژیکش با این کشور و افزایش نفوذ رقیب منطقه‌ای اش جمهوری

اسلامی ایران به‌عنوان ملاحظات سیستمی در برخورد با ملاحظات سیاسی و اقتصادی در سطح واحد، نخبگان دولتی در این کشور را به‌سمت اتخاذ سیاست موازنه‌ای به‌وسیله صف‌آرایی با اسرائیل در مقابل ایران کشانده است. مقایسه این صف‌آرایی از دیدگاه سه نظریه غالب در حوزه موازنه، با توجه به ملاحظات پیش‌رو، ما را به این نتیجه می‌رساند که هر سه دیدگاه نظری از توانایی لازم برای پوشش بخش‌هایی از چرایی، چگونگی و دلایل این صف‌بندی برخوردار هستند. والتز و استدلالش در دوران جنگ سرد در سطح قدرت‌های بزرگ از توانایی لازم برخوردار بود؛ اما والت با پایان جنگ سرد و ناتوانایی نظریه والتز، در پاسخ به نبود موازنه آمریکا توسط قدرت‌های دیگر، استدلال بهتری را ارائه کرد. والتز تغییر در قدرت نسبی را عامل موازنه‌سازی بیان می‌کند؛ این درحالی است که والت با زیر سؤال بردن آن، واکنش موازنه‌ای دولت‌ها را به دلیل احساس تهدیدی می‌داند که دولت‌ها از آن درک می‌کنند؛ اما والت نیز همچون والتز به سبب نگاه صرفاً ساختاری در پاسخ به نقش عوامل داخلی ناتوان عمل می‌کند. شولر با پیش‌کشیدن «نظریه موازنه منافع» استدلال جامع‌تری را ارائه کرد. مبتنی بر دیدگاه شولر دو تغییر سیستمی صورت گرفته برای عربستان سعودی در تعامل با ملاحظات سیاسی و اقتصادی، رهبران این کشور را تحت تأثیر قرار داده است و آن‌ها را به نزدیکی به اسرائیل ترغیب می‌کند. ملاحظات سیاسی مانند حفظ مشروعیت، مقابله با نفوذ ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران و توجه به خواست نسل جدید در عربستان در کنار ملاحظات اقتصادی (اجرای طرح‌های اقتصادی مورد نظر محمد بن سلمان)، در کنار ظهور نسل جدید نخبگان در سطح دولت به‌عنوان متغیر میانجی، منجر به حرکت عربستان به‌سمت صف‌آرایی با اسرائیل شده است. بدین ترتیب، نظریه توازن تهدید استفان والت در تبیین عوامل ساختاری از کارایی بهتری برخوردار است؛ اما نظریه رندال شولر به سبب تأکید هم‌زمان بر عوامل داخلی و ساختاری قدرت در قالب توازن منافع، ضمن پوشش دیدگاه‌های والتز و والت، از قدرت تبیین‌کنندگی بالاتری در تبیین این صف‌آرایی برخوردار است.

منابع

۱. احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، «اخوان المسلمین مصر و حماس به سوی حداقل‌گرایی؟»، فصلنامه مطالعات فلسطین، شماره ۱۵.
۲. الیحیی، عبدالرحمن (۲۰۰۹)، «العوامل المؤثر فی السیاسه الخارجیه السعودیه»، رساله ماجیستر، جامعه منکیتو ولایه منیسوتا الامریکیه.
۳. آقابخشی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار.
۴. بهرامی‌مقدم، سجاد (۱۳۹۰)، «تحول رویکرد عربستان به کشمکش اعراب اسرائیل»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره چهارم و اول، پاییز و زمستان.
۵. رستمی، فرزاد؛ تارا، علیرضا (۱۳۹۷)، «تحلیل روابط عربستان و اسرائیل در سایه توافق هسته‌ای ایران»، مجله سیاست جهانی، شماره ۲۴.

۶. زارعی، سعدالله (۱۳۹۵)، «ریاض - تل‌آویو: بنیاد و نتایج مناسبات سیاسی و امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره ۲.
۷. شاهین، مهدی و دیگران (۱۳۹۷)، «واکاوی سیاست‌ها و تعاملات سعودی - صهیونیستی در قبال جمهوری اسلامی ایران در فضای پساتحریم»، نشریه جستارهای سیاسی معاصر، سال نهم، شماره سوم.
۸. عمادی، سید رضی (۱۳۹۷)، «ابعاد و اهداف مختلف مناسبات رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی (گذشته، حال و چشم‌انداز آن با تأکید بر رویکردهای رسانه‌ای)»، پژوهش‌های کاربردی برون‌مرزی صدا و سیما.
۹. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه: غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۲. موسوی، سید مرتضی (۱۳۹۵)، روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در پرتو سیاست‌های منطقه‌ای ایران بعد از ۱۱ سپتامبر، تهران: زعیم.
۱۳. پورحسن، ناصر (۱۳۹۴)، «تحول مواضع عربستان سعودی در قبال رژیم صهیونیستی»، فصلنامه مطالعات فلسطین، شماره ۳۱.
۱۴. وحیده احمدی (۱۳۹۶)، «رژیم صهیونیستی و کشورهای پیرامونی؛ نفوذ امنیتی با پوشش اقتصادی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۰، شماره ۷۶.
- همیانی، مسعود (۱۳۹۴)، «تغییر جهت در سیاست خارجی عربستان سعودی؛ از استراتژی موازنه تهدید تا رهبری ائتلاف»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۱.

- Al-Rasheed, M. (2017). King Salman and his son: Winning the US losing the rest.
- Bull, H. (1987). Die anarchische Gesellschaft. *Weltpolitik. Strukturen-Akteure-Perspektiven*, Bonn, 31-49.
- Dekel, U. (2013). *Israel and Saudi Arabia: Is the Enemy of My Enemy My Friend?*. Institute for National Security Studies..
- Dwivedi S, S. (2012). "Alliances in International Relation Theory". *International Journal of Social Science & Interdisciplinary Research*, 1(8).
- Podeh, E. (2018). Saudi Arabia and Israel: From secret to public engagement, 1948–2018. *The Middle East Journal*, 72(4), 563-586.
- Gelvin, J. (2007). *The Israeli-Palestinian Conflict: Over Hundred Years of War*. New York: Cambridge University press.
- Goldberg, J. (2018). Saudi Crown Prince: Iran's Supreme Leader 'Makes Hitler Look Good'. *The Atlantic*, 2.
- Graham, D. A. (2015). Israel and Saudi Arabia: Togetherish at Last?. *The Atlantic*. Available at; <https://www.theatlantic.com/international/archive/2015/06/israeli-saudi-relations/395015/>.

- Karmon, E. (2018, April). Muhammad bin Salman, a new protagonist in the Middle East. In *Herzliya Conference Papers*. Available at; <https://www.idc.ac.il/en/research/ips/2018/Documents/ElyKarmon.pdf>
- Keohane, R. O. (1986). *Neorealism and its Critics*. Columbia University Press.
- Kern, S. (2018). "The Saudi-Israeli Connection". **Israel My Glory**. Available at; <https://israelmyglory.org/article/the-saudi-israeli-connection/>
- Lakatos, I. (1976). Falsification and the methodology of scientific research programmes. In *Can theories be refuted?* (pp. 205-259). Springer, Dordrecht.
- Link, W.(1998). "Zur neueren amerikanischen und europäischen Diskussion um den Strukturellen Realismus", in: Werner Link/ Carlo Masala/ Ralf Roloff (Eds.), Herausforderungen der Realpolitik. Köln.
- Liska, G. (1962). *Nations in alliance: The limits of interdependence*. Johns Hopkins Press.
- Mansfield, E. D., & Snyder, J. (1995). Democratization and the Danger of War. *International security*, 20(1), 5-38.
- Marcus, J. (2018). Israel and Saudi Arabia: The relationship emerging into the open. *BBC News*, 3. Available at: www.bbc.com/news.
- Molad. (2013). "The Arab Peace Initiative: Israel's Strategic Loss and Historic Opportunity". available at: <http://www.molad.org/images/upload/files/The-Arab-Peace-Initiative-Final.pdf>.
- Morgenthau, H. J., Thompson, K. W., & Clinton, W. D. (1985). *Politics among nations: The struggle for power and peace*.
- Riedel, B. (2019). *Kings and presidents: Saudi Arabia and the United States since FDR*. Brookings Institution Press.
- Kostiner, J. (2009). Saudi Arabia and the Arab–Israeli peace process: The fluctuation of regional coordination. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 36(3), 417-429.
- Schweller, R. L. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of underbalancing. *International security*, 29(2), 159-201.
- Schweller, R. L. (2016). The balance of power in world politics. In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
- Sheehan, M. J., Sheehan, M., & Michael, S. (1996). *The balance of power: history and theory*. Psychology Press.
- Snyder, G. H. (1991). Alliances, balance, and stability. *Journal of International Affairs*, 44 (1).
- Walt, Stephen M. (1385). "Alliance Formation and Balance of World Power". *International Security*, 9(4).
- Walt, S. M. (1990). *The origins of alliance*. Cornell University Press.
- Waltz, K. N. (2000). Structural realism after the Cold War. *International security*, 25(1), 5-41.
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*/Kenneth N. Waltz. (New York: Addison-Esley).

Saudi Arabia's alignment with Israel from the perspective of theories of international relations

Amir Mohammad Haji Yousefi, Amir Hossein Nemati

Received: 2019.5.1

Accepted: 2019.10.26

Abstract

Relying on King Salman's power in 2015 and granting his son Muhammad bin Salman a crown prince with broad powers and responsibilities, which led to the emergence of a new generation of leaders in the country, his West Asian policies toward Israel are conservative. It is self-emerging and emerging in the form of a lineup. The present article examines this arrangement from the perspective of Waltz's power balance theory, Stephen Walt balance threat theory, and Randall Schuler's balance of interest's theory, which theory or combination of theories can best explain the origins of this arrangement. In answer to this question, the authors believe that behavior in Saudi Arabia's foreign policy, both under the influence of structural factors and due to the characteristics and internal factors affecting the mediating variable of the government, towards a new alignment with Israel and balancing in West Asia to counter It is moving forward with the Islamic Republic of Iran. Stephen Walt's theory of threat balance is more efficient in explaining structural factors; But Randall Schuler's theory has a higher explanatory power due to its simultaneous emphasis on the internal and structural factors of power in the form of a balance of interests.

Keywords: Saudi Arabia; Israel; Lineup; Neoclassical realism; Balance of interests

